



## بیانات در دیدار مدیران صدا و سیما - 15 / بهمن / 1381

بسم الله الرحمن الرحيم

دوستان و برادران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. امیدواریم خدای متعال این ایام فرخنده و میمون را - که روزهای فراموش نشدنی تاریخ ماست - امسال هم بر شما و بر همه‌ی ملت عزیز ما مبارک فرماید و ما را بیش از پیش قدردان این عظمت و شکوه و تراکم ارزشها در آن حادثه‌ی عظیم و بزرگ قرار دهد.

از همه‌ی شما دوستان عزیز، بخصوص از شخص آقای «لاریجانی» صمیمانه تشکر می‌کنم. تلاش شما در یک مرکز بسیار حساسی است و هر حرکت مفید و هر اقدام مسؤولانه در این صحنه‌ای که شما درگیر هستید، یقیناً حسنه است. گاهی ممکن است تلاشهای انسان به نتیجه هم نرسد؛ لیکن نفس آن تلاشها با اهمیت است. در محاسبات الهی، به نیت و عمل نگاه می‌شود. اگر ما نیت، همت و اراده کنیم و کارمان را انجام دهیم، حقیقتاً با همه‌ی شرایط و لوازمش پیش خدای متعال مأجور خواهد بود. البته عقیده‌ی بنده این است که اگر نیت و اقدام - با همین شرایطی که اشاره کردیم - تحقق پیدا کند، نتیجه هم مترتب خواهد شد. اگر می‌بینیم در مواردی بر اقدام ما در بخشی، نتایج مطلوبی مترتب نمی‌شود، نباید خدای متعال یا قوانین طبیعت را متهم کنیم؛ حتماً یک گوشه‌ی کار ساییدگی و لنگی دارد که باید برطرف کرد.

بنده به صدا و سیما که نگاه می‌کنم، مجموعه‌ی متراکمی از همت و اراده و عمل را در آن می‌بینم. البته شما ماشاءالله از بس کار را توسعه داده‌اید که یک مستمع معمولی مثل بنده، بخصوص با وقت کم، نمی‌تواند ادعا کند که همه‌ی برنامه‌های رادیو یا تلویزیون را می‌بیند؛ لیکن آنچه را که در همان محدوده می‌بینیم یا از این و آن می‌شنویم، حاکی از این است که حقیقتاً نیت وجود دارد، همت می‌شود و کار انجام می‌گیرد و این مغتنم است. بنابراین ما از جناب آقای لاریجانی و از مدیران ارشد و برجسته‌ی صدا و سیما به خاطر کارهایی که انجام دادند و اقدامهایی که با نیت صحیح تحقق بخشیدند تشکر می‌کنیم. خدای متعال به شما کمک کند که بتوانید این دایره‌ی نیت و اقدام را هرچه بیشتر توسعه دهید. البته توقعات ما خیلی زیاد است. بنده از آن آدمهایی هستم که در زمینه‌ی کارهایی که عرضه می‌شود، پرتوقع محسوب می‌شوم و انتظارات زیادی دارم. در شرایطی هستیم که این انتظارات نسبت به صدا و سیما، بیجا هم نیست؛ یعنی اگر شما هم جای بنده بودید، احتمالاً یا حتماً همین توقعات را داشتید. می‌بینیم که در زمینه‌ی کارهای سخت‌افزاری، تولیدات سخت‌افزاری و فنی و غیره، در کل سازمان کارهای زیادی شده و در زمینه‌های نرم‌افزاری هم واقعاً کار، تحقیقات و تولید می‌شود؛ درعین حال خلأهایی وجود دارد. شما این خلأها را هم باید بشناسید و پُر کنید.

امروز دنیا بر مدار جنگ تبلیغاتی و رسانه‌ای و درواقع بر مدار جنگ جبهه‌های خبری و دستگاههای تولیدکننده‌ی پیام می‌گردد. نه این که در گذشته، جهانگیران و جهانخواهان و جهانخواران از نقش پیام و تبلیغ غافل بودند؛ آن وقت هم توجه بود و اقدام می‌شد؛ اما امروز امکانات فراوان شده و پیشرفت دانش در این زمینه کارهای شگفت‌آور و حیرت‌انگیزی انجام می‌دهد. لذا شما می‌بینید مراکز استکباری و قدرت طلب دنیا بر روی نقش پیام کار می‌کنند؛ یعنی حقیقتاً سرمایه‌گذاری می‌کنند و درواقع به جای این که برای تصرف یک صحنه پول خرج کنند یا نیروی نظامی بسیج کنند، کاری می‌کنند که عوامل موجود در آن صحنه به سود آنها کار کنند. امروز در صحنه‌ی عراق، اگر مقاومت عظیمی از سوی مردم در مقابل تهاجم امریکا صورت گیرد، احتمال کامیابی امریکا در حمله‌ی محتملش به عراق خیلی پایین می‌آید. حالا اگر آمدند و با انواع و اقسام پیامها به مردم عراق القا کردند که ما نظر سوئی نسبت به شما نداریم؛ ما می‌خواهیم شما را نجات دهیم، و این پیام جا افتاد، شما ببینید که صحنه چقدر تغییر پیدا می‌کند: مردم در آن جا به‌طور خودکار و بدون این که به آنها سلاحی، پولی و رشوه‌ای داده شده باشد، به کسانی تبدیل می‌شوند که



به نفع مهاجم کار می‌کنند، حداقل به نفع او سکوت می‌کنند یا به نفع او فعالیتشان را تعطیل می‌کنند. نقش پیام این است. این يك مثال کوچک است که من عرض کردم. در زمینه‌ی تجارت، در زمینه‌ی توسعه‌ی اقتدار سیاسی و نظم حاکم بر جهان هم - که امروز از مسائل اساسی و مهم قدرتهای بزرگ در دنیاست - پیام نقش دارد. لذا امروز يك جنگ آشکار؛ اما نه با ابزارهای معهود و شناخته شده، در سراسر جهان در جریان است. هر ملتی به تناسب موقعیت و هدفها و همتهای بلند یا کوتاهی که دارد، در این جنگ به نحوی درگیر می‌شود. شما ملت ما را در نظر بگیرید! ما ملتی هستیم که حداقل از اوایل قرن گذشته‌ی میلادی - یعنی از صد سال پیش به این طرف - سیاستها و اداره‌ی امورمان تحت تأثیر خواست و اراده‌ی قدرتهای بیرون از مرزهای ما قرار گرفته بود. البته قبل از آن هم به نحو دیگری بود؛ اما از حدود صدویست سال پیش، اداره‌ی این کشور و همه‌ی دستگاههایی که در پیشرفت کارهای این کشور نقش داشتند، به طور مشخص و واضح تحت تأثیر سیاستهایی قرار گرفتند که در بیرون از این مرزها تعریف می‌شد و منافی برای آنها در نظر گرفته می‌شد و آنها دنبال منافع خودشان می‌آمدند و از شاه یا از وزرا و نمایندگان مجلسها و دیگران استفاده می‌کردند. این، يك بخش از واقعیتهای جامعه‌ی ما قبل از پیروزی انقلاب؛ یعنی بخش وابستگی و در اختیار بیگانگان قرار داشتن عمده‌ی منابع انسانی و مادی ماست. البته يك بخش دیگر از واقعیتهای جامعه‌ی ما قبل از پیروزی انقلاب، ریشه‌ی قدیمتری دارد و آن مسأله‌ی حاکمیت استبداد و اشرافیت بر این کشور بود. قرنهای متمادی کسانی بر این ملت با این فرهنگ و سابقه و استعداد، حکومت می‌کردند که مملکت را متعلق به خودشان می‌دانستند؛ یعنی مثل اربابی که يك مزرعه یا يك ده یا يك ملك دارد و يك عده هم در آن مشغول کار و زندگی هستند. مسأله‌ی او، مسأله‌ی آن مردم نیست، بلکه مسأله‌ی خودش است. ملك، ملك اوست، درآمدهایی دارد، طبعاً زحماتی هم دارد، برای آن مردم باید زحماتی هم بکشد؛ مثلاً يك وقت بایستی پزشکی را خبر کند تا بیاید، یا اگر دینی باشند، مسأله‌گویی را خبر کند تا برایشان مسأله بگوید، یا مسجدی برایشان بسازد و یا چشمه‌ای برایشان راه بیندازد. اصلاً رابطه‌ی دستگاههای حکومتی با مردم چنین رابطه‌ای بوده است. مردم مطلقاً به عنوان صاحبان اصلی کشور مطرح نبودند. در این ملك بزرگ، ناصرالدین شاهی حکومت می‌کرده که همه‌ی آحاد این مردم را نوکران خود می‌دانسته؛ اعم از نوکران رسمی‌اش، از صدراعظم گرفته تا وزرا و درباریان و آحاد مردم که رعیتش بودند و باید روی این ملك کار می‌کردند؛ یعنی چیزی خودشان می‌خوردند و منافع این حکومت هم محفوظ می‌شد. قرنهای متمادی سیاست و ذهنیت حاکم بر کل کشور این بوده است و ملت نقشی نداشت.

خوب؛ این انقلاب به وجود آمده و در هر دو جنبه، کارهای قاطعانه و اساسی انجام داده است. در زمینه‌ی بخش دوم، آن طبقه‌ی اشراف و حاکمان و مالکان و صاحبان کشور را به کلی قلع و قمع کرده است. امروز در این کشور کسی وجود ندارد که حتی به ذهنش بگذرد که من صاحب و مالک این کشورم. مالک این کشور، مردم هستند. هر کسی برای این که بتواند قدرتی داشته باشد - اگر اهل قدرت‌طلبی است - و وظیفه‌ای را در مسندی انجام دهد - اگر اهل انجام وظیفه است - شرطش این است که مردم او را بخواهند، با مردم رابطه‌ی خوب داشته باشد و رعایت مصالح مردم را بکند یا تظاهر کند که می‌کند؛ یعنی درحقیقت همه مجبورند مالکیت مردم را بر این کشور به رسمیت بشناسند. انقلاب ما این است.

در آن بخش دوم، انقلاب همه‌ی وابستگیهای رسمی کشور را نسبت به دستگاههای بیرون از این مرز قطع کرد. این که می‌گوییم وابستگیها را قطع کرد، می‌دانیم که وابستگی اقتصادی یا وابستگی فرهنگی به این آسانی قطع نمی‌شود. اما نمای بیرونی همه‌ی این وابستگیها، وابستگی سیاسی است و با انقلاب اسلامی، حرف شنوی و تملق گفتن و رعایت مصالح مراکز قدرت جهانی را کردن، به کلی از بین رفت. این ملت آرمانها، اهداف، ایده‌ها و آرزوهایی دارد که می‌خواهد محقق کند؛ ملاحظه‌ی قدرت یا سلطه‌ی جهانی را هم نمی‌کند و مقصدش در درجه‌ی اول این



است که اهداف بزرگ و بلند مدت کشور و ملت را تحقق بخشد. این اهداف به اعتباری در کلمه‌ی دین و به اعتبار دیگری در کلمات دین و آزادی و رفاه و امنیت و نظایر آن خلاصه می‌شود.

حال شما ببینید که در وضع کنونی و با این جغرافیای فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی موجود دنیا، چنین کشوری با این اهداف و با این موقعیت و جایگاهی که برای خود انتخاب کرده، در این جنگ رسانه‌ای چه موضعی دارد. طبیعی است که ما مورد تهاجم باشیم؛ یعنی هیچ شبهه‌ای نباید به ذهن راه بیابد در این که ما یکی از اهداف اصلی و اولی تهاجم رسانه‌ای هستیم. حالا ما در مقابل این تهاجم در این جنگ بزرگ و البته نابرابر، می‌خواهیم وظایفمان را انجام دهیم. چه کار باید بکنیم؟ شما ببینید کار ما چقدر سنگین و حساس است! پرتوقعی ما از شما، ناشی از این است.

به نظر ما، راه پیروزی در این جنگ این است که مجموعه و فهرستی از پیامهای درست و از نکات و حقایق واقعی را که مبتنی بر آرمانها و آرزوهای ماست، به ذهن مردم منتقل کنیم.

اولاً بایستی فهرست این پیامها را شناخت. نخست ببینیم که ما چه چیز را باید به ذهن مردم منتقل کنیم تا مردم قدرت پیدا کنند در مقابل زیاده‌خواهی، اقتدارطلبی و تهاجمهای گوناگون دشمن به دفاع از خود بپردازند و دستگاههای مسؤول کشور بتوانند به نیروی مردم اعتماد و تکیه کنند و نقش تاریخی خود را ایفا نمایند. پس، اول باید این پیامها را شناخت؛ بعد که شناخته شد، باید تولید شود. تولید کلام و تصویر و فضا و محیطی که بشود آن پیام را القا کرد، یکی از مهمترین کارهایی است که امروز هنر تبلیغ و پیام‌رسانی به آن متکی است. اگر در تولید، پیامان بلند یا بلغزد، اشتباه یا کوتاهی بکنیم، حتماً ضربه را خورده‌ایم. بعد از آن که این پیامها تولید شد، باید آنها را مدیریت کرد؛ چون هنگامی یک مجموعه کالای مطلوب به نتیجه و به سرمنزل حقیقی و صحیح خود خواهد رسید که مدیریت بالایی سرش باشد: این پیام در کجا باید داده شود، به چه اندازه باید داده شود، بهنگام باشد، با زبان مناسب باشد و تلفیق اینها در قالبهای گوناگون قابل قبول باشد. ما بارها در ملاقات با دوستان صدا و سیما - شاید جمعی از شما هم بوده‌اید - راجع به این که فضای پیامها فضای اعصاب خردکن و تشنج‌آور برای ذهن و اعصاب مردم نباشد، صحبت کرده‌ایم. خوب؛ در این سالهای اخیر مقداری به مسائل تفریحی یا به قول شما طنز و فکاهیات سرگرم کننده و فیلمهای هنری و اینها پرداخته‌اید. این کار درستی است و همین‌طور بایستی حرکت کرد. این پیامی که تولید شده و ما از لحاظ اصل پیام و تحکیم و شناسایی و تدوین آن، مشکلی نداریم، برای این که بدانیم چگونه تقسیم و توزیع و پخش کنیم، مدیریت صحیح لازم دارد. وقتی اینها انجام گرفت، آن وقت افکار عمومی در اختیار شما قرار می‌گیرد؛ یعنی شما می‌توانید افکار عمومی را مدیریت کنید. وقتی این کار انجام گرفت، افکار عمومی در اختیار شماست. دشمن می‌خواهد افکار عمومی را در اختیار گیرد. شما باید نگذارید که او افکار عمومی ملت خودتان و ملت‌های دیگر را - تا هر جایی که صدای شما می‌رسد - در اختیار گیرد. شما امروز حادثه‌ای مثل حادثه‌ی فلسطین را ببینید که دیگر در آن جا جبهه‌ی حق و باطل معلوم است. ملتی را از سرزمین آبا و اجدادیش - که استخوانهای اجدادش در این زمین دفن شده و همه‌ی تاریخ می‌گوید که این جا مال اوست - و از خاک و زندگی و خانه و از حق انتخاب در کشور خودش محروم کردند و یک عده بیگانه را از اروپا و اروپای شرقی و روسیه و امریکا و از جاهای دیگر جمع کرده‌اند و گفته‌اند شما این جا را اداره کنید! خوب؛ اگر هیچ عامل دیگری هم در این بین نبود، همین اندازه نشان می‌دهد که حق و باطل کجاست؛ چه برسد به این که آن گروه بیگانه‌ی متصرف اشغالگر، با انواع و اقسام روشهای خشونت‌بار و سبع‌وار، آن جمعی را که صاحب آن سرزمین هستند، نابود می‌کند؛ یعنی می‌زند، می‌کوبد و می‌کشد. دیگر حق و باطل از این منحاظر و متمایزتر؟! شما ببینید همین را جماعت طرفدار حضور اسرائیل در این منطقه - امریکا و خود صهیونیستها و بعضی دولتهای دیگر - چگونه در افکار عمومی دنیا عوض



کرده‌اند! یعنی افکار عمومی را طوری تغییر داده‌اند که امروز در مقابل این حوادث تلخ در دنیا حرکت مهمی انجام نگیرد. والا اگر این تبلیغات نبود، ملت‌های دنیا - ولو هیچ رابطه‌ای هم با فلسطین نداشتند - روزی نبود که تظاهراتی به نفع مردم فلسطین راه نیندازند، اعتراضی نکنند، حکومتها را زیر فشار قرار ندهند و دولتهای خودشان را برای موضعگیری تحت فشار نگذارند. اگر این تبلیغات نبود، اصلاً صحنه‌ی سیاست دنیا عوض می‌شد. اینها افکار عمومی را همان‌طور که خودشان می‌خواستند، تصرف و هدایت کردند - به‌خاطر رعایت همان ترتیب منطقی کار رسانه‌ای - و این دروغ بزرگ را در ذهن مردم جا انداختند. اگر ما بتوانیم یک کار رسانه‌ای درست انجام دهیم، می‌توانیم این صحنه‌ی باطل را لااقل تا حدودی به صحنه‌ی حق تبدیل کنیم؛ یعنی در افکار عمومی دنیا کار را طوری پیش ببریم که واقعاً قضیه بعکس شود. بنابراین ما در این زمینه ضعیف هستیم. «ما» که می‌گوییم، یعنی جبهه‌ی حق. این در مورد افکار عمومی دنیا نسبت به یک قضیه‌ی بین‌المللی است. در مورد افکار عمومی داخل کشور هم عیناً همین مسأله وجود دارد.

اگر می‌توانستیم پیامهایی را که باید به ذهن مردم منتقل شود، درست بشناسیم، بعد آنها را تولید کنیم و سپس با مدیریت صحیح، توزیع و پخش کنیم، آن وقت افکار عمومی در اختیار ما، یعنی در اختیار آن جمعی است که این کار بزرگ را انجام می‌دهند. آنچه که ما انتظار و توقع داریم، این است. با این دید که نگاه می‌کنیم، همه‌ی بخشهای صدا و سیما اعضای مختلفی هستند که کارهای گوناگونی انجام می‌دهند؛ اما همه به این هدف منتهی می‌شود. یعنی دیگر رادیو، با تلویزیون، با بخش فتی، با بخش تحقیقاتی، با کار بین‌المللی و با کارهای جانبی دیگر و اینها با همدیگر هیچ‌گونه تفاوتی ندارند. همه تلاش می‌کنند برای این که این مقصود محقق شود؛ یعنی این پیامها تولید و به شکل صحیحی توزیع گردد. رادیو بخشی از کار را به‌عهده می‌گیرد؛ هر کدام از بخشهای مختلف رادیو کارهایی را به‌عهده می‌گیرند. تلویزیون بخشهایی از کار را به‌عهده می‌گیرد؛ برنامه‌ی طنز یک بخش از کار را به‌عهده می‌گیرد؛ برنامه‌ی میزگرد صرفاً علمی یک بخش از کار را به‌عهده می‌گیرد؛ برنامه‌ی فیلمهای خارجی عهده‌دار بخشی از کار را می‌شود. پس وقتی این مدیریت هست، طوری انتخاب می‌کنید که همه‌ی اجزای این صحنه‌ی عظیم صدا و سیما متوجه همان هدف باشند. برآیند همه‌ی کارها همان هدف بزرگ، یعنی انتقال پیامهای صحیح به ذهن مردم است.

البته من انتقادهایی می‌کنم. گاهی خصوصی با خود آقای لاریجانی که از برادران عزیز ماست، مطرح می‌کنم و گاهی هم با بعضی دیگر. انتقادهای من بیشتر ناظر به آن ستولهای سرطانی در این کالبد بزرگ است؛ چون عیب ستول سرطانی فقط همین است که از رفتار طبیعی ستولها تبعیت نمی‌کند و مخالف با رفتار طبیعی ستولها در تولید و تکثیر و فعالیت، رفتار ویژه‌ی خود را به‌عهده می‌گیرد. آن وقت یک غده تشکیل می‌شود و بقیه‌ی مشکلات را پیش می‌آورد. گاهی اوقات در بخشی از برنامه‌های این مجموعه‌ی بزرگ، ممکن است چیزهایی مشاهده شود که رفتارشان با آهنگ و نواخت طبیعی - که باید بر کل مجموعه حاکم باشد - تطبیق نمی‌کند؛ یعنی یا کوتاهند و یا ضدند.

من چند نمونه از پیامها را بعد عرض می‌کنم. مسأله‌ی عدالت یکی از این پیامهاست که باید در ذهن مردم جا بیفتد و نزد مردم طالب و عاشق عدالت - عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی، هر دو - به عنوان یک شعار اصلی شود. مثلاً ما فیلمی یا طنزی یا بیانی را پخش کنیم که نتیجه‌اش القای بی‌اعتنایی به عدالت به نفع یک شعار دیگر باشد. فرضاً ما شعار عدالت را در جامعه به شعار توسعه تبدیل کنیم. البته توسعه هم از نظر مردم و از نظر گویندگان و شنوندگان، مفهوم چندان روشنی نیست. این پیام یا این شعار به آن شعار تبدیل شود، بدون این که در این توسعه، عدالت در نظر گرفته شده باشد. این طبعاً همان حرکتی است که با آن نواخت عمومی که بایستی همه‌ی دستگاه و اجزای این مجموعه با آن تطبیق کنند و با آن هماهنگ باشند و آن را پیش ببرند، تطبیق نمی‌کند.

پیامهایی که ما باید به ذهن مردم منعکس کنیم، کدامهاست؟ به‌نظر من، یکی همین شعار عدالت است که عرض





کردم. ما نباید از شعار عدل علوی عقب‌نشینی کنیم. مردم به عدل علوی نیازمندند و تشنه‌ی آن هستند. حتی به آن کسانی که اسم عدل را هم نمی‌آورند یا در جایی عدالت به نفعشان نیست - چون خودشان می‌خواهند بی‌عدالتی کنند و نمی‌خواهند عدالت را بگویند - اگر بی‌عدالتی شود، دادشان بلند می‌شود؛ یعنی آنها هم تشنه‌ی عدالتند. بنده يك وقت گفتم همه‌ی این شعارهای بزرگ مثل آزادی و استقلال قیودی دارند و آنچه هیچ قیدی ندارد، عدالت است. عدالت به‌طور مطلق مورد نیاز و مورد مطالبه‌ی جامعه است. نه این‌که به‌طور مطلق می‌توان عدالت را تحقق بخشید، یا ما آن آدمهایی هستیم که می‌توانیم. اما عدالت باید به‌طور مطلق مطرح شود تا هر مقدار که می‌توانیم پیش برویم. مرحوم آقای طباطبایی رضوان‌الله‌علیه می‌گفتند که پیغمبر و امیرالمؤمنین و اولیای خدا روی قله ایستاده‌اند و مردم را به این قله دعوت می‌کنند. پیغمبر - یا امیرالمؤمنین - در دعوت خود هرگز به مردم نمی‌گوید يك قدم پایین‌تر از من بیایید، بلکه می‌گوید بیایید تا همین‌جا که من هستم. ایشان همه را به قله دعوت می‌کنند؛ منتها همین‌که به قله دعوت می‌کنند، انگیزه می‌شود برای این‌که مردم حرکت کنند و راه بیفتند: یکی يك قدم می‌آید، یکی صد قدم می‌آید، یکی تا کمر می‌آید و یکی به آن بالاها می‌رسد.

بنابراین ما بایستی آن قله را حذف نکنیم و آن را در نظر بگیریم و بخواهیم. وقتی که انسان این پیام عدالت‌خواهی را به ذهن مردم القا و به آنها تفهیم می‌کند و عدالت‌خواهی را در آنها زنده نگه می‌دارد و صحیح و منطقی با مردم حرف می‌زند، طبیعی است که آنها مثلاً از کمتر بودن عدالتی که به آن رسیده‌اند، ناراضی نمی‌شوند و بالاخره احساس می‌کنند که آن نقطه‌ی بلایی است؛ کم‌این‌که امیرالمؤمنین به اصحاب خود هم فرمود: «الا و انکم لاتقدرون علی ذلک (209)». این را همه می‌دانند که توان و بنیه‌ی روحی و معنوی و حتی جسمانی انسانهایی پایین‌تر از امیرالمؤمنین، آن قدر نیست که به آن قله برسند؛ اما حرکت به سمت قله را بایستی زنده نگه داشت. بنابراین عدالت و عدالت‌خواهی و تزیین عدالت، از چیزهایی است که نباید آن را فراموش کرد. شما نهج‌البلاغه را که نگاه می‌کنید، می‌بینید در سر تا پای نهج‌البلاغه عدالت وجود دارد. اعتقاد جدی بنده این است که بسیاری از ناکامیهای امروز ما در عرصه‌ی رسیدن به هدفهای انقلاب و اداره‌ی مطلوب کشور، به خاطر کم‌اعتنایی به عدالت است. هرکدام از ما نسبت به خودمان اغماض می‌کنیم. اسم عدالت را می‌آوریم و به آن تحریض هم می‌کنیم؛ اما در مقام عمل نسبت به خودمان اغماض می‌نماییم. حالا قدری اغماض نسبت به خود، بر اثر نقصها، کوچک بودن و کوتاهیهای طبیعی ما قابل قبول است؛ اما ما نسبت به خودمان زیاد اغماض می‌کنیم. خیلی از امکانات و برخورداریها را برای خود روا می‌داریم که برای دیگران روا نمی‌داریم. ما این فرهنگ حاکم بر ذهن خودمان را باید عوض کنیم و مردم هم همین‌طور. این‌طور نباشد که مردم در مسابقه‌ی زندگی احساس کنند که هیچ مرز و مانعی به نام عدالت، جلو آنها را نمی‌گیرد و آنها تا هر جا که بتوانند بروند، مانعی ندارند. لذا شما می‌بینید يك نفر ثروت نامشروع و حرامی را از يك راه غیرعادلانه به دست آورده - مثلاً در ظرف ده سال چندین میلیارد تومان گیرش آمده - که اگر توزیع کنیم، می‌بینیم گاهی درآمد بنده و شما در طول مدت خدمت‌مان هم به قدر ثروت يك روز یا يك هفته یا يك ماه او نمی‌شود، بعد هم طلبکار است! طلبکار است که من به مملکت خدمت کردم و این قدر تولید ایجاد نمودم. در ذهن او اصل عدالت اصلاً نقشی ندارد و اهمیتی به مسأله‌ی عدالت نمی‌دهد که این‌جا عدالتی پایمال شده، بی‌عدالتی به وجود آمده و تخلف از قانون شده و این درآمد و دستاورد ناشی از آن است. ما باید این فرهنگ را در ذهن خود و در ذهن جامعه منتشر کنیم. این یکی از آن پیامهاست.

يك پیام از پیامهای مظلوم و فراموش شده‌ای که بار دیگر بایستی به آن اهتمام ورزید و آن را به ذهنهای مردم منتقل کرد، عظمت و شکوه و اهمیت انقلاب اسلامی ماست. این انقلاب چیز کوچکی نبود و تمام هم نشده است. انقلاب فقط شورش کردن، به خیابان ریختن و جنجال کردن نیست. انقلاب یعنی تغییر بنیادین همه‌ی نهادهای اصلی زندگی جامعه؛ تغییر بنیادین آنچه غلط و کج و نابجاست، به آنچه صحیح و مستقیم و بجاست. این حرف را



ما از اول هم می‌گفتیم و چنین نیست که امروز بگوییم. این امری است که بتدریج و در طول زمان با تلاش و مجاهدت دائمی انجام می‌گیرد؛ مشروط بر این که روح و خواست و ضرورت انقلاب در مردم باقی بماند. چند سال است که پیامهای متعددی از طرف همان جبهه‌ی مقابلی که به آن اشاره کردم، مرتب به مغز مردم وارد می‌شود که انقلاب تمام شد، انقلاب بیخود است و اصلاً انقلاب غلط است! آنها معنای انقلاب را تحریف می‌کنند و انقلاب را به معنای یک شورش کور، حرکت خشن و بی‌هدف معنا می‌کنند و می‌گویند غلط بود، درست نبود و اصلاً دوران انقلابها تمام شده است!

شما این پیام را باید منتقل کنید که انقلاب چیست؛ انقلاب یک ضرورت است، تمام نشده و وظیفه‌ی انقلابی بر دوش همه وجود دارد. نسلهای پی‌درپی این را می‌پذیرند. حالا شایع شده که نسل دوم و نسل سوم و نسل چهارم، و هرکس برای خودش نسلی را تصویر و برایش احکامی صادر می‌کند. نسل سوم با نسل دوم هیچ تفاوتی ندارد. اینها جوان، آرمانخواه، دارای نشاط و نیرو و آماده‌ی حق‌پذیری‌اند. آن نسل اول انقلاب که آن حرکت عظیم را انجام داد، تربیت‌شده‌ی چه محیطی بود؟ کسانی که یادشان است، می‌دانند که آنها تربیت‌شده‌ی محیط بی‌بندوباری و فحشا و ترویج همه‌ی منکرات بودند. اما همین خصوصیات در جوان - یعنی حق‌طلبی، آرمانگرایی، بی‌تقی‌دی و ناوابستگی او به تعلقات زندگی و شنیدن حرف درست و سخن صحیح و منطقی - او را وادار به حرکت کرد و این کار بزرگ را انجام داد. چرا جوان امروز نتواند ادامه‌ی آن راه را با همان نیت و همت انجام دهد؟

می‌گویند مذاق، مزاج و فهم جوانان نسبت به مسائل زندگی عوض شده و چیزهای دیگری را می‌پسندند. کسانی که این حرف را می‌زنند، خودشان درصددند که ذائقه‌ی نسل جوان را عوض کنند. فرض بفرمایید در زمینه‌ی تولیدات فرهنگی - چون همه‌ی شما فرهنگی هستید، از فرهنگ می‌گویم - فیلم و آهنگ بسازیم و جوان را به شهوترانی، کامجویی و عشق‌ورزی به معنای شهوت، تحریض و تحریک کنیم. بعد در جشنواره که فیلم را نشان می‌دهند، می‌بینید منظره‌ی نامناسبی در آن هست. در همان حال، انسان می‌بیند در بین این جماعت، صد جوان سرشان را پایین انداخته‌اند؛ یعنی حاضر نیستند آن منظره را ببینند؛ اما مثل این که بعضی به زور زیر چانه‌ی شان می‌زنند تا سرشان را بلند کنند و این منظره را ببینند و مفهومی در آنها القا شود! جوان امروز ما همان جوان آن روز است، با این تفاوت که آن روز تحت تأثیر تربیتهای غلط بود. یکی از مدیران دستگاههای فرهنگی درباره‌ی یک نفر از همین چهره‌های معروف فرهنگی خوب - که امروز جزو شهدای عالی مقام ماست و من خیلی به او علاقه داشتم و همیشه به دستگاههای مختلف فرهنگی توصیه می‌کردم که از وجودش استفاده کنید - چند عکس به من نشان داد که مربوط به قبل از انقلاب او بود و او را در مناظری - که آن زمان برای جوانان خیلی پیش می‌آمد - نشان می‌داد. آن آقا به من گفت: بفرما! این همان کسی است که شما این‌طور از او تعریف می‌کنید! من عکسها را که نگاه کردم گفتم ارادتم به این شخص بیشتر شد، چون او در این محیط بوده و حالا این‌گونه شده است؛ حتماً باید از ایشان استفاده کنید! در سالهای اولی که ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شده بود، نسبت به ریخت و قیافه‌ی جوانانی که می‌خواستند وارد دانشگاه شوند، خیلی سختگیری می‌کردند - حالا از طنزهای روزگار این است که همان آدمهایی که آن وقت آن کارها را می‌کردند، الان از این طرف پشت‌بام پایین افتاده‌اند که دیگر به هیچ‌وجه نمی‌شود جلوشان را گرفت! - من یک‌بار در جمعشان حاضر شدم و عکسی را - که یا همراهم بود، یا دیده بودم - نشان دادم که جوانی را با مُد آن روز که موهای سرش را به‌طور خاصی آرایش کرده و کراوات بسته بود، نشان می‌داد. به آنها گفتم این یکی از شهدای ماست! شهدای ما کسانی نبودند که از اول زندگیشان با دعا و تقوا و میل به شهادت مأنوس باشند، بلکه اینها منقلب شدند. شما چرا به ظواهر کوچکی در شخصی - که می‌تواند حقیقتاً منقلب شود - تکیه می‌کنید؟ حقیقت قضیه این است که جوانان امروز ما این تفاوت را با جوانان آن روز دارند که در آن محیط تربیت نشده‌اند، بلکه در محیط دینی و با ظواهر اسلامی که آن‌طور عوامل شهوترانی وجود نداشته، تربیت شده‌اند و حالا



عده‌ای به زور می‌خواهند اینها را فاسد کنند، بعد هم بگویند جوانان قادر نیستند که راه انقلاب را ادامه دهند! بنابراین، این یکی از پیامهایی است که شما باید به همین نسل و نسلهای آینده و نسل قبلی - همان نسل اول انقلاب که از انقلاب برگشته‌اند و خیلی بدشان می‌آید که به آنها مرتدین از انقلاب بگوییم؛ اما ارتداد همین است و ارتداد فقط برگشتن از دین نیست، برگشتن از راه است - که بعضی از آنها به مراتب از نسل جدید بدترند و گرفتاریهای فراوان مالی و اقتصادی و اخلاقی و قدرتی و تشکیلاتی گریبانشان را گرفته، در حالی که این جوان متعلق به نسل سوم انقلاب - به قول آنها - این‌گونه نیست و جوان ساده‌ی سالم حق‌پذیری است، انتقال دهید. اثرگذاری در آنهاست. چرا نشود این جوان را ساخت و تربیت کرد و مثل یک اباذر، عمّار و سلمان او را به جبهه‌هایی که نظایر آن در این جبهه‌ها وجود دارد، فرستاد؟! بنابراین یکی از پیامها، پیام انقلاب اسلامی است. خود انقلاب، یک پیام است که باید آن را منتقل و بیان کنید.

به نظر بنده، یکی دیگر از پیامهایی که امروز باید روی آن کار کرد، پیام ایثار و انفاق و ریاضت و زهد است. الان پیامهایی منتقل می‌شود که بنده سرنخ اینها را کاملاً در مطبوعات و نوشته‌های خارجی می‌بینم و گاهی هم در مطبوعات و نوشته‌های خود ما و حرف‌زندهای بعضیها منعکس می‌شود که ایثار و انفاق - جان و راحتی و آسایش خود را برای دیگران فداکردن - را کار ابلهانه و احمقانه‌ای وانمود و قلمداد می‌کنند! در حالی که بزرگترین زیباییهای انسان، حضور چنین خصوصاتی در وجودش است و بزرگترین زیباییهای یک ملت، وجود انسانهایی با این خصوصیات است، که البته این مخصوص اسلام و تشیع هم نیست، در همه جای دنیا هست. منتها چون تشیع مثالها و نمونه‌ها و سمبلهای بسیار برجسته‌ای مانند ماجرای کربلا و بقیه‌ی ماجراهای صدر اسلام دارد، طبعاً زنده‌تر و محسوستر و پُر‌تپش‌تر می‌تواند حرف بزند. دیگران اینها را ندارند یا کمتر دارند و ما زیادتر داریم. کدام انسان منصفی در دنیا منکر این چیزهاست؟! بنابراین یکی از پیامهای بسیار مهم این است که اهمیت ایثار، انفاق، زهد و ریاضت شخصی را در پیامهای رادیویی و تلویزیونی زنده کنید.

یکی دیگر از پیامهایی که باید به ذهن مردم داده شود، حقیقت تلخی در دنیاست که عمداً سعی می‌شود وجود محسوس آن نادیده گرفته شود و آن، دیکتاتوری پول و شهوت است. امروز پول در دنیا دیکتاتوری می‌کند و هرچه پول بخواهد و پولدارها بخواهند، تحقق می‌یابد، ولو به دست خود مردم. چون مردم در رأی دادنها و اقدامات عمومی معمولاً تحت تأثیر رسانه‌هایند و رسانه‌ها هم معمولاً در اختیار پولدارهاست. چند درصد رسانه‌های دنیا دست غیرصهیونیستها و غیر سرمایه‌دارهای بزرگ است؟ شاید بتوان گفت که همه‌ی این دستگاههای مهم و اثرگذار دنیا دست سرمایه‌دارهای مهم و عمدتاً صهیونیستهاست. آنها هستند که خبرگزاریها را اداره می‌کنند، خبر تولید می‌کنند و به همه‌ی دنیا می‌فرستند و تلویزیونها را همان‌طور که خودشان می‌خواهند، اداره می‌کنند. حالا هم که این روشهای ارتباطی جدید، این سایتهای اینترنتی و فعالیتهای رفت و آمد سریع اطلاعات در اختیار آنهاست. هر کس پول بیشتر دارد، می‌خواهد در این زمینه‌ها فعالیت بیشتری کند و مقصود خود را برآورده سازد. بنده بارها گفتم این که می‌گویند رسانه‌ها و روزنامه‌ها در دنیا آزادند، درست است؛ اما روزنامه‌ها مال چه کسانی‌اند؟ البته صاحبان روزنامه‌ها آزادند، هرچه می‌خواهند می‌نویسند، هرچه به صرفشان باشد، می‌نویسند و هرچه به صرفشان نیست، قطعاً نمی‌نویسند. مرحوم «حاج احمد آقا» می‌گفت: به نظرم رسید یکی از پیامهای امام را - به گمانم پیام حج بود - در یکی از روزنامه‌های امریکا چاپ کنیم. ایشان خیال می‌کرد امریکا جای آزادی است و می‌شود این پیام امام را آن‌جا ترجمه کرد و در روزنامه‌ای به چاپ رساند تا امریکاییها بخوانند و بگویند «عجب! امامی که این قدر درباره‌اش می‌گویند، این حرفها را می‌زند!» می‌گفت هرچه پول خرج کردیم، نشد. به نظرم گفت حاضر شدیم حدود صد هزار دلار خرج کنیم که این یک یا دو صفحه پیام در روزنامه‌ای از روزنامه‌های امریکا چاپ شود؛ اما نشد که نشد! معلوم است که نمی‌شود.



یکی از همین آشنای خودمان از همان دانشجویان آن وقت که امروز مشغول یک کار دولتی است، کتابی راجع به لانه‌ی جاسوسی و جریان تسخیر لانه‌ی جاسوسی و جوانان نوشته است - اصل کتاب را به انگلیسی نوشته و بعد هم داده به فارسی ترجمه کرده‌اند - گفت هرچه کردیم ناشرین امریکایی حاضر نشدند این کتاب را چاپ (210) کنند! می‌گفت بالاخره یک ناشر کانادایی پیدا شد و با او قرارداد بستم و قبول کرد. بعد از مدتی آن کانادایی می‌گفت پدرم درآمد، آن قدر مرا تهدید می‌کردند، آن قدر به من تلفن می‌زدند! مسأله‌ی نشر در دنیا این طور است. این، دیکتاتوری کاملاً پنهان و بسیار نافذ پول و شهوت است. البته در قبال کارهای آنها اگر کسی حرفی هم بخواهد بزند، خفه می‌کنند. خوب؛ این واقعیتی است که در دنیا وجود دارد. شما چرا نباید کاری کنید که یکایک مردم و جوانان ما با این واقعیت آشنا شوند و بدانند که چنین چیزی وجود دارد تا لازم نباشد انسان برای بیان آن استدلال کند. باید کاری کنید که بدانند چنین دیکتاتوری‌ای وجود دارد. دشمن، دیکتاتوری‌ای را که نیست، با انواع شیوه‌ها و ترفندهای تبلیغاتی واقعیت جلوه می‌دهد؛ اما دیکتاتوری‌ای را که با این وضوح وجود دارد، نمی‌گذارد که مردم بفهمند و بدانند. این در تصمیم‌گیری مردم خیلی مؤثر است.

یکی دیگر از پیامهایی که به نظر من بایستی روی آن تکیه کرد، این است که ارزش را در ذهنهای مردم باید زنده کنید. امروز تلاش می‌کنند که ارزش را به سود تبدیل کنند: آیا فلان کار یا فلان اقدامی که می‌خواهیم بکنیم و فلان حرکت دیپلماسی یا بین‌المللی که می‌خواهیم انجام دهیم، سود دارد یا ندارد! البته هیچ کس از سود نمی‌گذرد. سود هم وقتی شخصی نباشد و سود عمومی باشد، خودش یک ارزش است. اما سود تنها ارزش نیست؛ ارزشهای دیگری هم وجود دارد. گاهی سودی عاید انسان می‌شود؛ اما یک ارزش پایمال می‌گردد. این جا به ما درس داده‌اند. اوایل بعثت، نمایندگان قبیل‌های بسیار معروفی نزد پیغمبر اکرم آمدند و گفتند: ما حاضریم با تو بیعت کنیم، اما مشروط بر این که جانشینی خودت را به ما بدهی! این را در تواریخ معتبر نقل کرده‌اند و داستان نیست. پیغمبر در پاسخ آنها فرمود: نه؛ «هذا امر سماوی» این را من قبول نمی‌کنم؛ چون مسأله‌ی جانشینی دست من نیست؛ یک مطلب آسمانی است و من در آن باره نمی‌توانم تصمیم بگیرم. در حالی که به حسب ظاهر می‌شد گفت که بالاخره کاری می‌کنیم، حالا بیایید بیعت کنید. اما آن بزرگوار این کار را نکرد، و از این قبیل فراوان است. البته این با رعایت مصلحت اشتباه نشود. یک وقت انسان مصلحتی را با شیوه‌ی خاصی رعایت می‌کند. این غیر از آن جایی است که در جریان داد و ستد انسان - چه داد و ستد سیاسی و چه اقتصادی - یک ارزش به کلی پامال می‌شود. بنابراین مسأله‌ی زنده نگه داشتن ارزشها هم یکی از همین پیامهاست.

در نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر، چهار نکته‌ی اصلی هست - همین عهد مالک اشتر که به غلط «عهدنامه» می‌گویند و من خواهش می‌کنم شما که رادیو و تلویزیون هستید، این کلمه‌ی عهدنامه را تکرار نکنید، چون از آن غلطهای عوامانه‌ی زشت است. عهدنامه در فارسی یعنی نامه‌ای که متضمن معاهده‌ای بین دو نفر است، مثلاً عهدنامه‌ی ترکمانچای یا یک عهدنامه‌ی خوب یا بد دیگر. در عربی کلمه‌ی عهد یعنی فرمان: «عَهْدُ عَلِيٍّ إِلَى مَالِكِ اشتر»، یعنی فرمان حکومتی امیرالمؤمنین به مالک اشتر. امام نامه‌ای نوشته که متضمن فرمان حکومت است؛ یعنی حکم اوست. امروز ما حکم می‌گوییم، مثل حکم ریاست سازمان آقای لاریجانی. بنابراین من خواهش می‌کنم که در صدا و سیما ممنوع کنید تا کسی عهدنامه نگوید. از این آقایانی هم که می‌آیند آن جا حرف می‌زنند، خصوصی بخواهید که عهدنامه نگویند. نه این که بگوییم یک اشکال اساسی ایجاد می‌کند، بلکه این از قبیل پاس داشتن درست‌گویی و درست نویسی است - درست‌تر این که در این عهد مالک اشتر، در مجموع چهار نکته‌ی اصلی از مالک اشتر خواسته شده است که یکی امنیت آن منطقه‌ای است که در اختیار او گذاشته شده است. با عوامل ضدامنیت - هم امنیت داخلی و هم امنیت خارجی - باید برخورد شود؛ چه دشمن داخلی امنیت را از بین می‌برد و دشمن





خارجی هم امنیت را از بین می‌برد. استقرار امنیت و مقابله با عوامل ناامنی - چه داخلی و چه خارجی - یکی از نکاتی است که از مالک اشتر خواسته شده است.

دومی، عدالت اجتماعی و اقتصادی است. سومی، تربیت معنوی و اخلاقی مردم است. می‌گویند مردم را از لحاظ اخلاقی و معنوی باید تربیت کنی. از نظر اسلام، حکومتها نسبت به تربیت معنوی مردم بی‌تفاوت نیستند که بگویند خود مردم می‌دانند و هر کار که می‌خواهند بکنند، بکنند. همچنان که پدر در یک خانواده نسبت به تربیت فرزندان خود بی‌تفاوت نیست که بگوید مثلاً هر کار خواستند بکنند، بکنند. پدر و مادر مسؤولیتهایی دارند که باید انجام دهند. حکومت هم در جامعه در زمینه‌ی اخلاق و معنویت مردم و رشد فضیلت‌های اخلاقی در آنها مسؤولیتهایی دارد.

چهارمی هم رفاه و آبادی زندگی آنهاست. البته مسأله‌ی علم و ترویج علم و تحقیق و اینها هم در داخل رفاه و تربیتهای اخلاقی و معنوی است. رفاه اجتماعی هم بدون علم و تربیت هیچ وقت به وجود نیامده است. این چهار چیز از جمله‌ی چیزهایی است که حکومت باید به عنوان مطالبات حقیقی مردم به آنها بدهد. یکی از پیامها این است که مردم بدانند از حکومت چه باید بخواهند؛ حق حقیقی و مطالبه‌ی واقعی آنها از حکومت چیست. یکی از چیزهایی که انسان از رسانه توقع دارد این است که از حوادث گذشته برای توضیح تهدیدهای آینده و حوادث در شرف تکوین استفاده کند و مردم را نسبت به آنها حساس نماید. قضایای جوامع انسانی و جهانی حقیقتاً مشابهند؛ چون با همه‌ی تغییراتی که در وضع زندگی انسانها به وجود می‌آید، عوامل تأثیرگذار حقیقی در زندگی انسانها همیشه چیزهای معینی است. «سنت‌الله» که در قرآن می‌بینید، همین است. «و لن تجد لسنة‌الله تبديلا و لن تجد لسنة‌الله تحويلا (211)» همینهاست؛ یعنی سنتهایی وجود دارد و تبدیلهای و تحویلهایی به وجود می‌آید. مثلاً امروز قضایای مشروطه برای ما کاملاً قابل درس‌گیری و درس‌آموزی است. چون بنده در برهه‌ای از سالهای زندگی‌ام با مسائل و قضایای مشروطه خیلی انس داشته‌ام و کتابها و گزارشهای متعدد را نگاه می‌کردم، امروز که نگاه می‌کنم، می‌بینم این قضایا و حوادث خیلی به هم نزدیک است. همچنین عوامل در انقلابهای گوناگون دنیا؛ مثلاً انقلاب کبیر فرانسه یا انقلابهای دیگر، مشابه است. عوامل مشابه است و نتایج مشابهی را هم می‌دهد. مثلاً در انقلاب کبیر فرانسه عامل مخربی وجود داشته که ما جلو این عامل مخرب را در این جا گرفتیم و نگذاشتیم، می‌بینیم آن نتایج مترتب نشد، یا عاملی وجود داشته که آن جا تخریب ایجاد کرده، ما این جا جلو آن را نگرفتیم، می‌بینیم عیناً همان تأثیر و همان زیان را در این جا هم به‌طور مشابه داشته است.

از خیلی از قضایای گذشته - چه در طول تاریخ و چه در عرض زمان - می‌توان قضایای آینده را حدس زد. در دنیا يك حادثه پیش می‌آید، مثلاً الان در ونزوئلا اشکال عمده‌ی این آقا (212) که در آن جاست، این است که تسلیم آمریکاییها نیست. او رفیق و مرید «فیدل کاسترو» است. به آن معنا چپ هم نیست؛ مانند دیگر بخشهای دنیا حکومت می‌کند و فقط تسلیم آمریکاییها نیست. برایش چقدر مشکل درست کردند. مشکل را از چه راه درست کردند؟ از راه حضور مؤثر سرمایه‌های آمریکایی و شبه آمریکایی در کشور ونزوئلا. یعنی حضور مؤثر سرمایه‌ها در جاهای مؤثر ضربه زد و این خیلی درس‌آموز است. آقای «ماهاتیر (213) محمد» بعد از آن واقعه‌ی اقتصادی شرق آسیای چند سال پیش، این جا آمده بود و به بنده گفت: «ما در يك شب به مردمی گدا تبدیل شدیم!» البته کمی مبالغه می‌کرد؛ اما واقعیت قضیه این بود. علت این بود که دست بیگانه بر پول و بر مراکز اصلی پول آنها مسلط بود. بیگانگان يك وقت مصلحت دانستند و در ظرف چند ساعت کل موازنه و تعادل پولی آن کشور و اندونزی و کشورهای دیگر را به هم زدند. در واقع به يك معنا بخشی از آن منطقه را نابود کردند. خوب؛ این در زمان خود ما برای ما عبرت‌آموز و درس‌آموز است.

الان هرچه حرف زده می‌شود درباره‌ی جهانی‌سازی است. امروز همه‌ی دستگاههای مختلف، مروج جهانی‌سازی



شده‌اند! جهانی‌سازی يك فرشته‌ی نجات شده که اگر ما به تجارت جهانی نپیونديم، پدرمان درآمده است! خوب؛ آن طرف قضیه را ملاحظه نمی‌کنند که این تجارت جهانی و این جهانی‌سازی در تجارت و در بخشهای دیگر اصلاً کار کیست، چه کسی دنبال این قضیه است، شرایط ما در قبال آن چیست و ما با نداشتن تجهیزات و ابزار و امکانات و وسایل امنیتی لازم چگونه می‌توانیم وارد این میدان عظیم درگیری شویم؟! بنده در اساس با تجارت جهانی مخالف نیستم. از چندی پیش از این - از زمان ریاست جمهوری قبلی تا امروز - که دنبال این قضیه هستم، بارها با من صحبت کرده‌اند. بنده هم گفته‌ام آن روز که ما بتوانیم با بنیه‌ی کافی وارد این میدان شویم، اگر نشویم به خودمان ظلم کرده‌ایم؛ اما اول باید بنیه‌اش را ایجاد کنیم. این را توجه نمی‌کنند که اگر با نداشتن آمادگیهای لازم وارد این میدان شویم، چه ضررهایی خواهیم برد. ما بایستی این را برای مردم روشن کنیم. منظورم فقط مسأله‌ی جهانی‌سازی نیست؛ در عرایضی که عرض می‌کنم این يك موضوع درجه‌ی دو و سه است. می‌خواهم بگویم از تجربه‌های جهانی و از حوادثی که در گذشته در جهان اتفاق افتاده یا در زمان ما در عرض تاریخ اتفاق می‌افتد، باید برای حدس زدن حوادث آینده و در شرف تکوین استفاده کنیم. به نظر بنده، یکی از چیزهایی که باید روی آن خیلی تکیه کرد، حساس کردن مردم نسبت به تلاشهای هرج و مرج طلبانه است. یکی از سیاستهای دشمنان نظام اسلامی و دشمنان انقلاب، ایجاد هرج و مرج در جامعه است. هرج و مرج در شرایط کنونی برای دشمنان، مطلوب است. آن روز که يك حکومت دست‌نشانده مثل شاه سرکار باشد، هرج و مرج بزرگترین نقطه‌ی منفی است. می‌آیند تعریف می‌کنند که این جا جزیره‌ی ثبات و جزیره‌ی امن است، و می‌خواهند این گونه باشد؛ اما آن وقت که حکومتی علیه آنهاست، سعی در هرج و مرج می‌کنند. ما باید مردم را نسبت به مسأله‌ی هرج و مرج حساس کنیم. باید جوانان را نسبت به این مسأله حساس کنیم که بدانند هرج و مرج یعنی چه؛ چه مشکلاتی دارد، چه تبعات غیرقابل تحملی دارد و چه کسانی از هرج و مرج در جامعه - چه هرج و مرج سیاسی و چه هرج و مرج اجتماعی و غیره - منتفع می‌شوند. مسأله‌ی حفظ هویت دینی و ملی و انقلابی یکی دیگر از ارزشهایی است که حتماً بایستی به مردم منتقل شود. افشای تهدیدها یکی از همین پیامهایی است که بایستی حتماً داده شود. تقویت روحیه‌ی مسؤولیت‌شناسی در مردم یکی دیگر از ارزشهاست. مردم نباید احساس بی‌مسؤولیتی کنند. خیلی مهم است که این روحیه در همه‌ی مردم به وجود آید که مسؤولند؛ در قبال قضایای جامعه همه مسؤولیت دارند و برای پیشبرد جامعه و گذراندن آن از پیچهای خطرناک و پرتگاههای دشوار، هر کاری که می‌توانند، باید انجام دهند.

دشمن ستیزی، مشخص کردن دشمن اصلی و متمرکز شدن روی دشمنان اصلی، از دیگر مسائل مهم است. بگردید دشمن اصلی را بیابید و به مردم معرفی کنید. سعی می‌شود دشمن تراشی شود. بنده شنیدم که بعضی از افراد جناحهای مختلف گفته بودند که امروز دشمن اصلی ما، جناح مقابل ماست! خطای بزرگی در جامعه است که در مجموعه‌ای که همه معتقد به اسلام و انقلاب و نظام اسلامی‌اند، يك جناح، دشمن اصلی خود را جناح مقابل بداند. این خیلی تأسف‌بار است. اگر این حرف قائم به ذهن يك نفر یا ده نفر یا صد نفر باشد، آدم می‌گوید به جهنم! بگذار آن طور خیال کنند؛ اما اگر این به صورت يك فرهنگ درآید و در ذهن مجموعه‌ای از مردم جا بگیرد، چیز خیلی خطرناکی خواهد شد. لذاست که بایستی روی دشمن اصلی متمرکز شد و او را معرفی کرد و مردم را به ستیزه با او تشویق نمود.

یکی دیگر از پیامهایی که حتماً باید منتقل شود، نفی دشمن‌سازیهایی موهوم، توسعه‌ی تفاهم اجتماعی و ایجاد امنیت روانی در جامعه است. یکی از عواملی که در ذهنیت کل جامعه، به قول روانشناسان «روان‌پریشی» به وجود می‌آورد، ناامیدی و یأس است. گاهی عوامل گوناگونی هم پیدا می‌شود که به طور طبیعی ایجاد یأس می‌نماید یا امید را ضعیف می‌کند. همینها را تشویق نمودن و ناامیدی در مردم ایجاد کردن، خیلی خطاست. باید در مردم امید ایجاد شود. بنده گاهی اوقات به دوستان صدا و سیما تذکر داده‌ام که گاهی يك مشکل کوچک - مثلاً مشکل يك



منطقه - را در تلویزیون مطرح می‌کنند، های و هوی و جنجال به راه می‌اندازند که مثلاً جاده‌ی فلان جا خراب است یا پل هوایی‌اش کشیده نشده یا فلان چیز دیگر. خیلی خوب؛ این مشکل باید حل شود، اما معنایش این نیست که این را در تلویزیون بیاوریم؛ چون وقتی چنین چیزی را در تلویزیون آوردیم، به‌طور طبیعی در ذهن مخاطب تعمیم پیدا می‌کند؛ یعنی از نظر مخاطب مشکل این نیست که یک پل در فلان خیابان وجود ندارد، بلکه معنایش این است پل که برای مردم لازم است، ساخته نمی‌شود. حرفهای مایوس‌کننده و چیزهایی را که به‌راحتی در ذهن مردم شمول و عمومیت پیدا می‌کند، نباید در تلویزیون مطرح کرد. در گوشه‌ای مشکلی وجود دارد، مسؤولان مستقیم و غیرمستقیم باید تلاش کنند؛ آن را برطرف نمایند؛ اما تعمیم دادن مشکل اصلاً درست نیست. گاهی می‌آیند، مثلاً در میزگرد در زمینه‌ی آموزش و پرورش یا کتاب یا غیره حرف می‌زنند که «بله؛ یادش به‌خیر! آن گذشته‌ها و قدیمها این‌طور بود». کدام قدیمها؟! به یک قدیم موهوم اشاره می‌کنند که آن‌طور بود و حالا این‌طور شده! چنین حرفهایی اصلاً قابل استدلال نیست. کدام قدیم؟! طوری حرف زده می‌شود که مخاطب تصوّر می‌کند ما هرچه از قدیم دور می‌شویم، به سمت خرابتر شدن حرکت می‌کنیم. همین، ناامیدی است. شما باید بعکس بگویید. واقعیت هم بعکس است.

زمانی که این فرهنگ غربی وارد شده بود و اعتماد و اطمینان بین مردم را از بین برده بود، می‌گفتند «بله؛ قدیمها مردم نسبت به هم اطمینان داشتند.» آن وقت این حرف درست هم بود؛ چون آن زمانها این ارتباطات و توسعه‌ی مبادلات و معاملات وجود نداشت و اطمینان بین مردم بیشتر بود؛ اما این بدان معنا نیست که ما هم امروز قدیم را بهتر بدانیم. قدیم ما کی است، مثلاً چهل سال پیش است که مردم در گنداب فساد اخلاقی غرق بودند. آیا آن وقت مردم وضع خوبی داشتند؟ وضع معاملات مردم خیلی خوب بود؟ دزدی نبود؟ آن زمان به‌مراتب بدتر بود. پس حرکت و روند زندگی مردم را به سمت تاریکی و بن‌بست و یأس نشان دادن، خطاست. بایستی عکس این تحقق پیدا کند و پیام صحیح عکس این است.

مسأله‌ی خبر هم بسیار مهم است. خبر، نیاز است. البته وضع خبر خیلی بهتر از گذشته شده است؛ منتها هرچه بتوانید خبر را موثق، به‌نگام، فراگیر و دارای خصوصیات که گفتیم، بکنید. گاهی پخش یک خبر ضعیف و کمتر موثق، در مردم ایجاد یأس می‌کند. گاهی یک خبر واحد را دو گونه می‌شود داد: مثلاً خبر تجهیزات امریکایی یا تجهیزات اسرائیلی را می‌شود به‌گونه‌ای داد که مردم انگیزه پیدا کنند که با آن به‌مقابله برخیزند؛ همان‌طور که می‌شود طوری داد که مردم احساس کنند که نمی‌شود دست از پا تکان داد و اصلاً هیچ حرکتی نمی‌شود کرد. پس نحوه‌ی دادن خبر باید امیدبخش باشد. البته خود خبر، مهم و حاوی نکات سودمند است.

خوب؛ اگر بخواهیم که این مسائل انجام گیرد بایستی - همین‌طور که عرض کردم - یک برنامه‌ی بلندمدت، یک راهبرد کلی و یک استراتژی تدوین شده وجود داشته باشد تا شما بتوانید در هر برهه‌ای از زمان پیشرفت خودتان را با آن بسنجید. معمولاً برای سنجش، وضعیتها را کمی می‌کنند. به‌نظر بنده اهمیت سنجش کیفی بیشتر است؛ منتها باید این را انسانهای امین و هوشمند و زیرک بسنجند. ببینیم در این خط مشی و راهبردی که برای خودمان معین کرده‌ایم که مثلاً راهبرد ده ساله است، چقدر پیش رفته‌ایم، یا چقدر عقبیم. به‌نظر من، همه‌ی این راهبردهای کمی و کیفی را بایستی قابل تشخیص و قابل ارزیابی کرد.

چند نکته‌ی کوتاه هم راجع به فیلمها و مجموعه‌های تلویزیونی عرض کنم. مجموعه‌ی یک فیلم یا یک زنجیره‌ی نمایشی بایستی پیامهای درست را القا کند. این هم با رسیدن به نصاب هنری امکانپذیر است. هنرمندی، هم در نوشتن داستان فیلم لازم است، هم در بازیها، هم در کارگردانی و هم در بقیه‌ی کارهای فنی یک نمایش. بایستی در همه‌ی بخشها، آن حد نصاب هنری واقعاً رعایت و حفظ شود تا بتواند آن پیام را درست القا کند. این کاری خیلی مهم و البته دشوار است. یک درجه پایین‌تر از آن، محاوره‌ها یا به قول شما دیالوگهای فیلم است که خیلی مهم



است. از اینها نباید غفلت کرد. گاهی يك محاوره‌ی درست و بجا در يك نقطه می‌تواند حقیقتی را که شما می‌خواهید با يك ساعت حرف زدن به ذهن مخاطب - بخصوص اگر جوان و نوجوان باشد - القا کنید، القا کند. از باب مثال عرض می‌کنم: حرف می‌زند می‌گوید فلان کار را نکردم؛ جواب می‌شنود: «آقا! مگر نماز است که دیر شود؟!» يك جمله‌ی «مگر نماز است»، معلوم می‌کند که نماز را نمی‌شود تأخیر انداخت. یا با جمله‌ی «مگر وحی منزل است؟!» معلوم می‌شود که وحی منزل غیرقابل تغییر است. این نکته‌های بجا را، هم در زمینه‌ی مسائل دینی می‌شود آورد، هم در زمینه‌ی مسائل سیاسی و هم در زمینه‌ی فجایع رژیم طاغوت، که متأسفانه فیلمها و مجموعه‌های تولیدی ما در این زمینه خیلی خالی است و این حقیقتاً نقص بزرگی است. در طول این بیست و چند سال کارهایی شده، بنده هم آشنا هستم؛ اما آن قدر فجایع و زشتیها در زندگی اینها - طاغوتیان - هست که هرچه گفته شود، کم است و مردم ما باید بدانند. وقتی پهلویها سرکار آمدند، یکی از همتهای مهم خود را تخریب قاجاریه قرار دادند. قاجاریه خیلی بد بودند، اما نه به بدی پهلویها! آنها هم مستبد و وابسته و فاسد بودند، اما پهلویها به مراتب از آنها بدتر بودند. بین آنها هم باکفایت و بی‌کفایت بود، بین اینها هم باکفایت و بی‌کفایت بود؛ یعنی نمی‌شود مقایسه کرد. یقیناً خیلی از کارهایی که آنها در گذشته کرده بودند، از کارهایی که اینها کرده بودند یا نسبت به زمان بهتر بود و یا در همان حدها بود. اما اینها سالهای متمادی وقت صرف کردند برای این که آنها را به کلتی ضایع کنند و خودشان را حق جلوه دهند. ما يك رژیم بی‌کفایت، فاسد، وابسته، بی‌دین، سوءاستفاده‌چی و خودخواه و دارای دیگر مميزات زشت را برکنار کرده‌ایم؛ ولی به مردم معرفی نمی‌کنیم که اینها چه کار کردند. بی‌کفایتی آنها يك کتاب است. وابستگی آنها يك کتاب است. فسادهای اخلاقی و شهوانیشان يك کتاب است. فسادهای اقتصادیشان يك کتاب است. هر کدام از این بخشها يك فصل مشبعی است. خوب؛ اینها باید به نسل جوان داده شود تا آنها دیگر جرأت نکنند نقاط منفی و تاریک خودشان را پنهان سازند و يك تاریخ مجهول و غلط را خلق نمایند و به ذهن جوان ناآشنای ما منتقل کنند. یکی از کارهایی که باید بشود، این است. این مثلاً در دیالوگها می‌تواند بگنجد. گاهی این را می‌توان در يك جمله‌ی کوتاه گنجاند. از جمله‌ی مواردی که شما باید از نویسنده یا کارگردان یا تهیه‌کننده بخواهید، یکی همین است که این محاوره‌ها، جهت‌دار و معنادار باشد. از آنها بخواهید که بعضی از محاورات بد، القاء‌کننده‌ی مفاهیم نادرست و عادات و اخلاق بد را به کلتی حذف کنند. در این چیزها اصلاً رودرپایستی نکنید. هیچ منافاتی ندارد. همین طنزها و تفریحها و فکاهیات تلویزیونی که منتشر می‌کنید، هر چقدر از محاورات پایین و عادات نادرست دور باشد، بهتر است. البته من روی طنز، قدری تردید می‌کنم؛ چون بعضی واقعاً طنز است، بعضی طنز نیست و فقط فکاهی است. فکاهی با طنز فرق دارد. بعضی واقعاً آن ظرفیت طنزی را ندارد و فقط فکاهی است. بعضی هم واقعاً طنز است و در بطن خود يك معنای جدی خوبی دارد؛ کم‌این که گاهی این محاوره‌ها نقش خیلی مهمی ایفا می‌کنند.

مطلب دیگر این که گاهی در فیلمها نقشهای استطرادی یا حاشیه‌ای تأثیرات خیلی زیادی می‌بخشد و مثلاً در يك مجموعه‌ی تلویزیونی، يك زن دارای شخصیت جذاب و مثبت، حجاب خود را رعایت می‌کند و مراقب حجاب خود است. این يك نقش فرعی و حاشیه‌ای است؛ اما خیلی تأثیر می‌گذارد. یا يك شخصیت جذاب در جای حساسی می‌رود نمازش را بخواند. بنده نمی‌گویم حتماً نماز، رکوع و سجود نشان داده شود. گاهی نقشهای تصنعی نشان داده می‌شود که نماز می‌گذارد و «سبحان ربی الاعلی» را غلط می‌خواند؛ بلد نیست و درست نمی‌خواند. بنده اینها را نمی‌گویم؛ اما همین قدر معلوم می‌شود که می‌رود نماز بخواند و آستینش را بالا می‌زند که برود وضو بگیرد. چنین نقشهای استطرادی و حاشیه‌ای گاهی در نوجوان و جوان يك عالم تأثیر می‌گذارد. از این قبیل هزاران مورد هست. حالا وقت نیست و شما هم احتیاج ندارید که مثالهای زیادی بزنم. پس به این نقشهای استطرادی، بخصوص در زمینه‌ی دین توجه داشته باشید. در فیلمهای ما، کأته يك سکولاریزم عملی و نوعی دین‌زدایی وجود دارد! بعضی فیلمهای تولید (214) شما، باز کمی بهتر است و فیلمهای تولیدی جاهای دیگر از این جهت بدتر هم هست؛ یعنی





کآته نوعی دین‌زدایی از صحنه‌ی زندگی و عمل وجود دارد و دین وجود ندارد! البته بعضی از سریالها و فیلمها خوب است؛ اما بعضی هم این اشکال را دارند.

مسأله‌ی زن و ارتباط زن و مرد هم مهم است. اولاً به نظر من، نقش زن هرچه برجسته شود، خیلی بهتر است. زنهای ما مظلومند. من راجع به زن حرفهای زیاد و بحثهای فراوانی دارم. مسأله‌ی زن واقعاً مسأله‌ی مهمی است. يك عده توجه نمی‌کنند و به‌عنوان يك مسأله‌ی نمایشی که حالا مد روز است، حرف می‌زنند. خوب؛ گرایشهای فمینیستی و گرایش خاص غربی در مورد زن هم که به‌جای خود محفوظ است؛ اما اصل نقش زن در خانواده، در اجتماع؛ ارزش و اهمیت زن و اموری از این قبیل، چیزهایی است که ما حقیقتاً به آنها کم پرداخته‌ایم و از این کم پرداختن خسارت هم می‌بینیم. خود این يك مسأله است؛ اما مسأله‌ی ارتباط زن و مرد هم مسأله‌ی مهمی است. بین زن و مرد يك حجاب گذاشته شده است: با هم حرف می‌زنند، معامله می‌کنند، دعوا می‌کنند، دوستی می‌کنند؛ اما با يك حجاب و حفاظ. این در اسلام هست و بایستی رعایت شود. ارتباط زن و مرد را در این مکالمات و محاورات بایستی رعایت کرد. گاهی ارتباط زن و مرد در بعضی از صحنه‌ها طوری نزدیک و خودمانی است که آدمی که پای تلویزیون نشسته واقعاً خجالت می‌کشد؛ ما که پیرمردیم، درعین حال خجالت می‌کشیم! هر چه بتوانید، اینها را مراعات کنید.

ظاهرسازی هم لازم نیست. ما مثل آن آدمهایی هستیم که پای استخر می‌ایستادند، بعضیها که از آن بالای دایپ، شیرجه می‌زدند، ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند پای فلانی کج شده یا دستش این‌طور شد! هم‌اش به شیرجه‌ی افراد ایراد می‌گرفتند. می‌گفتیم که خودت شیرجه بزنی، می‌گفت من که شیرجه بلد نیستم! حالا این نقل ماست. خود ما این کارها را بلد نیستیم؛ اما وقتی نگاه می‌کنیم، می‌فهمیم که پایش کج شد؛ چون بالاخره در حال شیرجه نباید مثلاً پابرگردد. آدم فکر می‌کند که بعضی از این چیزها را می‌شود درست انجام داد.

خداوند شما را موفق و مؤید بدارد تا بتوانید این کار بزرگ را هرچه بهتر و قویتر به انجام برسانید و وظایف خودتان را انجام دهید.

والسّلام علیکم ورحمةالله و برکاته